

پیش‌فرض‌های محبت در تفسیر میبیدی بر آیه‌الست

عبدالرضا فتاحی دهکردی*

علی محمدی آسیابادی**

احمد امین***

◀ چکیده:

آیه ۱۷۲ از سوره اعراف به آیه‌الست شهرت دارد. موضوع این آیه، پیمان ازلی خداوند با بندگانش در عالم ذر است. از آن‌جا که این میثاق، دلالت ضمنی بر عشق و محبت خداوند به بنی‌آدم دارد برخی اختلاف‌نظرهای مهم در بین مفسران قرآن درباره‌ی اینکه این محبت چیست یا به چه معنی است و چگونه ممکن است وجود داشته است. در خصوص محبت از یک طرف متکلمین بودند که آن را به اراده‌ی خداوند تأویل می‌کردند و از سوی دیگر، صوفیه و اهل حدیث بودند که معنی صریح آن را بدون هر گونه تأویلی قبول داشتند و میبیدی هم یکی از آن‌ها بود. بر اساس رهیافت تفسیری اهل باطن و اندیشه‌های کلیدی عارفان طبق نظر صوفیه که میبیدی هم از آن پیروی کرده است خطاب الهی در میثاق‌الست حکم شراب محبت را دارد که وجود عارف را مستی می‌بخشد و ماهیت پیمان‌الست تجربه‌ای ساده و صرفاً درباره‌ی ربوبیت پروردگار نبود، بلکه تجربه‌ای بود عرفانی و عمیق که ارواح در آن علاوه بر ربوبیت پروردگار درباره‌ی معشوقی او نیز پیمان بسته بودند. در این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی پیش‌فرض‌های میبیدی در تفسیر و توجیه او درباره‌ی الست و محبت خداوند بررسی و رهیافت کلامی او در کتاب *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار* تبیین شده است.

◀ کلیدواژه‌ها: الست، محبت خداوند، میثاق، میبیدی، تصوف.

* دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه شهرکرد (نویسنده مسئول) / abdalrezafatahi@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد / asiabadi97@yahoo.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد / ahmadamin45@yahoo.com

مقدمه

رابطه عاشقانه خدا و انسان از زمان ازلی و تاریخ قدسی نخستین تجربه دیدار، با عشق بی نهایت و تجلی جاودانه و هستی آفرین خداوند در میثاق ازلی و با پرسشی لطف آمیز و بنیادین «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» آغاز گشته است (پژوهنده، ۱۳۹۱: ۹۹) و از این رهگذر روایت های مختلف و متعدد در همان قرون اولیه تاریخ اسلام شکل گرفته است و بر اثر نظریه پردازی های گوناگون در تفسیر و تأویل آن آیه، بحث هایی عرفانی و مابعد طبیعی در باب خلقت انسان، فطرت او، نسبت او با خداوند و... در متون تفسیری عرفانی و اندیشه های عارفان مطرح گردیده است. رابطه محبت با میثاق موضوعی است که پیش از آن که در سخنان عارفان طرح و بسط داده شده باشد در تفسیر منسوب به امام صادق (ع) مطرح شده است. حضرت در تفسیر آیه «بَلَى مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران/۷۶)، این عهد را میثاق اول و عهد الست در نظر می گیرد و لازمه وفای به آن را تقوا؛ یعنی قطع علائق از باطل یا ماسوی الله می داند. از نظر او هر کس به این عهد وفا کند «محب» نامیده می شود. (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۱۵۳)

عهد یا میثاق الست یا «میثاق ذر» اصطلاحی است ناظر بر آیه ۱۷۲ از سوره اعراف: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ». بر طبق این آیه خداوند در عهد الست در عالم ذر از بنی آدم بر وحدانیت و ربوبیت خود اقرار گرفته است. در این میثاق خداوند تمام ذریه بنی آدم از گذشته تا حال و آینده را از پشت حضرت آدم علیه السلام خارج و پیمان بندگی و اطاعت کردن از خود را بر آنها عرضه کرده است.

درباره این واقعه که به عهد الست و میثاق اول معروف شده روایت‌های مختلف و متعدد شکل گرفته و داستان به تدریج از صورت اسطوره‌ای ساده خارج شده است. عامه اهل سنت و متکلمان در بحث خود در باره میثاق، مسئله ایمان را مطرح می‌کردند که یک مسئله کلامی است، اما ارتباط بحث محبت با مسئله میثاق که مورد نظر ما در این پژوهش است، در نظریه صوفیانه از همان قرون اولیه وجود داشته، اما فراگیر نبوده است چرا که اولین نمایندگان این جریان در اقوال خود از واژگانی استفاده می‌کردند که از حیطة زبان قرآن و حدیث خارج نشده‌اند و به تدریج تفسیری صوفیانه از مسئله میثاق و عهد الست در بین محققان صوفیه مورد توجه قرار گرفت و به صورت مفهوم کلیدی در قرن پنجم درآمد. (سلطانی، ۱۳۸۹: ۹۳)

با این‌که موضوع میثاق و شنیدن خطاب «الست بر بکم» در تصوف با مسائلی چون مسئله ذکر و معرفت و سماع ارتباط پیدا می‌کند. اما مهم‌ترین مسئله از لحاظ صوفیه محبت و عشق است؛ به لحاظ این‌که میثاق به عنوان یکی از مسائل اصلی نظریه محبت مطرح گشته و عقیده عشق خداوندی بر اساس پیمان آلت بنا شده است و جمله «آلت بر بکم» را تجلی صریح این کنش می‌دانند. نجم‌الدین رازی خطاب «الست بر بکم» را که به انسان اختصاص می‌یابد، آغازگری عشق و عاشقی از سوی خدا می‌داند و می‌گوید: «تخم عشق در زمین دل‌ها ابتدا به دستکاری "آلت بر بکم" انداختند.» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۲)

از آن‌جا که این میثاق، دلالت ضمنی بر عشق و محبت خداوند به بنی آدم دارد برخی اختلاف‌نظرهای مهم درباره اینکه این محبت چیست یا به چه معنی است و چگونه ممکن است در بین مفسران قرآن وجود داشته و محبت خداوند در حوزه‌های تفسیر قرآن، تصوف و علم کلام به تدریج به یکی از مهم‌ترین چالش‌های اعتقادی تبدیل می‌شود. از کتابی که جنید بغدادی درباره محبت الهی تألیف کرده است پیداست که در قرن‌های اولیه بعد از اسلام تفکر درباره چستی و چگونگی محبت

مجال طرح نداشته است، و در تفسیر آیات محبت به ذکر روایات بسنده می‌شده است. (ر.ک. الجنید. ۱۴۲۳: کل کتاب) اما به تدریج که آرای معتزله و دیگر فرقه‌های کلامی رواج می‌یابد موضوعاتی مثل چیستی، چگونگی و امکان محبت وارد تفاسیر می‌شود. بر این اساس از یک طرف متکلمین بودند که آن را به اراده‌ی خداوند تأویل می‌کردند و از سوی دیگر، صوفیه و اهل حدیث بودند که معنی صریح آن را بدون هر گونه تأویلی قبول داشتند و میبیدی هم یکی از آنها بود. در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ارتباط عهد الست و آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»، تخصیص خطاب الست، یادکرد خاطره آن، الست و عشق ازلی، و تبیین دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی درباره الست و محبت با توجه به پیش‌فرض‌های محبت در تفسیر میبیدی بر این آیه، از نکات قابل تأملی است که در این پژوهش به آن‌ها اشاره شده است و آنچه از رهگذر این مباحث مهم و راهبردی استنباط و دریافت می‌شود حاکی از رابطه و نسبت محبت میان خداوند و انسان است و این عقیده را تقویت می‌کند که ماهیت پیمان الست تجربه‌ای ساده و صرفاً درباره ربوبیت پروردگار نبود، بلکه تجربه‌ای بود عرفانی و عمیق که ارواح در آن علاوه بر ربوبیت پروردگار در باره معشوقی او نیز پیمان بسته بودند و محبت به عنوان صفت خداوند در ابعاد مختلف این میثاق به گونه‌ای جلوه‌گر است که هرگونه تردید و انکاری را در مورد محبت خدا و انسان مرتفع می‌سازد.

هدف ما در این پژوهش بررسی راستی و ناراستی نظر متکلمان و مفسران و عارفان در پاسخ به اشکالات کلامی و فلسفی مربوط به آن‌ها نیست؛ بلکه این تحقیق با این فرضیه که میثاق الست حکایت محبت است در پی پاسخ به این سؤال است که میبیدی که از اهل حدیث است و از موضع سنت و جماعت سخن می‌گوید و پیرو صفاتی است با این مفهوم (میثاق الست) چگونه برخورد کرده است و چه رهیافت

کلامی در این خصوص ارائه کرده است. به همین منظور در این مقاله بر آنیم که پیش‌فرض‌های میبیدی را در تفسیر و توجیه او درباره الست و محبت خداوند و رهیافت کلامی آن را در کتاب *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار* بررسی کنیم.

کشف‌الاسرار و عده‌الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، اثر رشیدالدین میبیدی، کامل‌ترین و مهم‌ترین تفسیر فارسی قرآن مجید است به مذاق عارفان و مشرب صوفیان و در دوره‌های بعد یکی از مآخذ عمده صاحبان تفاسیر عرفانی شده است؛ چنان‌که ملا کمال‌الدین حسینی واعظ کاشفی (متوفی ۹۰۶ یا ۹۱۰ ه.ق.) در تفسیر *روح‌البیان* به عربی و بسیاری دیگر از صاحبان تفاسیر از این دست، از این کتاب گران‌قدر بهره برده‌اند. (سادات ناصری، ۱۳۶۹: ۲۷۳) این اثر گران‌سنگ ابوالفضل میبیدی که ترجمه و تفسیر و تأویل همه آیات قرآن را در سه نوبت دربردارد، از یک سو گنجینه گران‌بهای زبان فارسی است و از سوی دیگر عظیم‌ترین و قدیم‌ترین تفسیر ارزشمند قرآنی است که با مشرب کاملاً عرفانی، به اعتبار روح و جوهر خاص آن، مقام منحصر به فردی دارد؛ به طوری که بخش عظیمی از میراث صوفیه را تا عهد خویش پاس داشته است.

میبیدی با سه نگرش و به تعبیر خودش در سه نوبت به آیات قرآن نظر می‌افکند: نگاه نخستین با عنوان «النوبة الأولى» ترجمه آیات است. دومین نگاه در «النوبة الثانية» به روش تفسیرهای اهل سنت است. در این بخش، مفسر پس از ذکر سبب نزول آیه و بحث‌های لغوی یا صرفی و نحوی لازم، به نقل آرای تفسیرگویان پیشین و روایاتی که ذیل هر آیه رسیده می‌پردازد، و به مناسبت مقام، بحث‌های کلامی و اخبار تاریخی و فروع فقهی را طرح می‌نماید و حق تفسیر را ادا می‌نماید. نگاه سوم «النوبة الثالثة» را پدید می‌آورد که به ذکر تأویل‌های عارفانه و لطایف و اشاراتی که از برخی آیات دریافته اختصاص دارد. در همین نوبت است که جای‌جای به سخنان آهنگین خواجه عبدالله و دیگر عارفان تمثل می‌جوید و کلام را حلاوت و طراوت می‌بخشد.

پیشینه و روش تحقیق

در خصوص پیشینه و سوابق باید گفت در باره میثاق الست و تأثیر و کارکردهای آن کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌ها به طور اخص نگاشته شده است که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- نصرالله پورجوادی، *عهد الست* (۱۳۹۳)، نویسنده در این کتاب به نظریه میثاق انسان با خدا توجه داشته و آن را با توجه به متون و منابع باقی‌مانده از صوفیان نخستین بررسی کرده است. *عهد الست* در حقیقت زمینه‌های ظهور فطرت انسان در نسبت انسان با خدا را تبیین کرده است. یکی از موضوعاتی که در این کتاب مطرح می‌شود تعریف تفسیر صوفیانه و عرفانی است و فصول پایانی در باره عهد الست از نظر شعرای پارسی گوشت و کتاب با بحث در باره اشعار حافظ ختم می‌شود.

- حسن سلطانی، *عالم آگست در متون منثور عرفانی تا قرن هفتم* (۱۳۹۴).

- محمد بهنام فر و علیرضا باغبان، *ریشه‌یابی معرفت در خاطره ازلای الست و همانندی آن با نظریه یادکرد افلاطون با تأکید بر مثنوی مولانا* (۱۳۹۴).

- علی محمدی آسیابادی و مرضیه اسماعیل‌زاده مبارکه، *الست در غزلیات شمس و شبکه روابط معنایی آن با آفرینش، ذکر و سماع* (۱۳۹۰).

- زهرا اورنگ، *بررسی بازتاب آیه الست در آثار شاخص تفسیری و عرفانی تا پایان قرن هشتم* (۱۳۹۰) پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

- اسماعیل شفق و زهرا اورنگ، *بازتاب آیه الست در متون عرفانی قرن هفتم* (۱۳۸۹).

- منظر سلطانی، *بررسی مفهوم الست از دیدگاه عارفان (تا قرن هشتم ه.ق)* (۱۳۸۹).

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشگران، آیه الست را از دیدگاه مورد نظر در این مقاله، مورد بررسی قرار نداده‌اند و تحقیق مستقلی صورت

نگرفته است.

روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و شیوه انجام آن، کتابخانه‌ای و اسنادی است و نگارنده در این جستار سعی کرده با طرح دیدگاه‌ها و رهیافت کلامی میبیدی در کشف‌الاسرار و دیگر مؤلفه‌های مشابه و تأثیرگذار، پیش‌فرض‌های میبیدی را در تفسیر و توجیه او در باره الست و محبت خداوند بررسی و تبیین نماید.

الست و تخصیص خطاب

خطاب حق را در آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ» اولین خطاب محبت‌آمیز بی‌واسطه او با ارواح بنی‌آدم دانسته‌اند، و از این جهت که فقط به انسان اختصاص می‌یابد و مستقیماً او را مورد خطاب قرار داده و از بقیه موجودات مستثنا می‌کند، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا در این اختصاص، نشانی از محبت ویژه خداوند به انسان یافت می‌شود. ابوالحسن خرقانی در این باره می‌گوید: «الست بریکم را بعضی شنیدند که: نه من دوست شما؟» (عطار، ۱۳۶۶: ۶۹۱)

در نظر روزبهان، آیه الست که به موجب آن خطاب عاشقانه خداوند با حلاوتی خاص فقط به انسان اختصاص می‌یابد، جایگاه ویژه‌ای دارد و سبب مستی جان آدمی می‌گردد:

«چون حلاوت خطاب عشق به جان رسید، مستی عشق پدید آمد... همه گفتند بلی. "قالوا بلی" گویان شدند و عروس قدم را جویان. از سر مستی به نور خطاب قناعت نکردند، موسی وار "رَبُّ أَرْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ" گفتند. عین جلال از جبروت به ملکوت تجلی کرد. جبال افعال را نشانه کرد.» (روزبهان بقلی، ۱۳۴۴: ۱۹)

این تخصیص خطاب، نشانه‌ای از تکریم بنی‌آدم است که با آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء/۷۰) نیز ارتباط پیدا می‌کند. میبیدی در کشف‌الاسرار، برگزیده شدن آدمی و اختصاص خطاب و تشریف و خلعت محبت به او را کرامت و عنایت ویژه پروردگار قلمداد می‌کند و می‌نویسد:

«قوله تعالی: و لقد کرّمنا بنی آدم بزرگوار تهنیتی و تمام تشریفی و عظیم کرامتی است که الله تعالی جل جلاله با مؤمنان فرزند آدم کرد که در بدو کار و مفتوح وجود روز میثاق ایشان ر در قبضه صفت جای داد و ایشان را به نعت لطف محل خطاب خود گردانید و با ایشان عهد و پیمان دوستی بست.» (مبیدی، ۱۳۸۲ ج ۵: ۵۹۷)

مبیدی در تفسیر آیه الست ضمن آنکه به ارتباط عاشقانه دو تراز وجودی نابرابر اشاره می کند؛ نشان می دهد که خطاب الست با طرح چنین پرسشی لطف آمیز از جانب خداوند که با تلقین جواب و نهایت لطف به بنده همراه است، امکان سردرگمی، نومیدی، عجب و گسست میان بنده و خدا را از میان برده و بابی از محبت را به روی انسان گشوده است:

«... اینجا لطیفه ای نیکو گفته اند... نگفت نه شما بندگان من اید، بلکه گفت: نه من خداوند شما؟ پیوستگی خود را (به) بنده در خدایی خود بست نه در بندگی بنده، که اگر در بندگی بستی، چون بنده، بندگی به جای نیاموردی، در آن پیوستگی خلل آمدی. چون در خدایی خود بست، و خدایی وی بر کمال است، که هرگز در آن نقصان نبود، لاجرم پیوستگی بنده به وی هرگز گسسته نشود و نیز گفت که: من که- ام؟ که آن که بنده درو متحیر شدی. و نگفت که: تو که ای؟ تا بنده به خود معجب نشود و نه نومید گردد، و نیز نگفت: خدای تو کیست؟ که بنده درماندی. بلکه سؤال کرد با تلقین جواب، گفت: نه منم خدای تو؟ این است غایت کرم و نهایت لطف.» (مبیدی، ۱۳۸۲ ج ۳: ۷۹۶-۷۹۵)

الست و عشق ازلی

صوفیه با اسناد به آیه الست، موضوع ازلی بودن محبت را مطرح کرده اند. عقیده ارتباط عشق ازلی با عهد الست را جنید بغدادی در اثر معروف خود المیثاق اظهار کرده و می گوید: «حق تعالی ذریت آدم را در میثاق خطاب کرد که «الست بربکم» همه ارواح مستغرق لذت آن خطاب شدند، چون در این عالم سماع شنوند، در

حرکت و اضطراب آیند.» (عطاری، ۱۳۷۴: ۴۴۶) این خطاب نزد صوفیان، در حقیقت تجلی حسن و جمال حق تعالی به ارواح بنی آدم بود و خداوند در آن روز به صورت معشوق تجلی کرد و از پرتو همین ظهور و تجلی بود که ارواح توانستند به وجه الله نظر بیفکنند و با همین نظر که نظر اول بود، عاشق شوند. نجم الدین رازی عهد الست را آغازگر عشق و عاشقی می‌داند که با شنیدن خطاب الست و گفتن بلی بسته شده است «تخم عشق در زمین دل‌ها ابتدا به دستکاری خطاب اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ انداختند.» (رازی، ۱۳۹۱: ۱۲)

غزالی در یکی از فصول *سوانح* از عهد الست یاد کرده و آن را داغی می‌داند که پروردگار در روز میثاق بر جان‌ها نهاده است. او با ذکر «ایوان جان» که تعبیری شاعرانه است برای نامیدن عالم ارواح، آمیزش عشق و روح را در بدو خلقت، در ازل، و در عالم ارواح بیان می‌کند: «بارگاه عشق ایوان جان است که در ازل ارواح را داغ «اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ» آن‌جا بار نهاده است، اگر پرده‌ها شغاف افتد، او نیز از درون حجب بیرون آید.» (غزالی، ۱۳۵۹: ۱۴۰) از نظر غزالی عشق و روح در ازل، هنگامی که هنوز در عدم؛ یعنی در عالم ارواح بودند، با هم درآمیختند و عشق راکب شد و روح مرکوب:

«با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن ز چراغ وصل دایم شب ما»
(همان: ۳)

عین‌القضات نیز، همچون استادش احمد غزالی، بر این باور است که در آغاز خلقت بین عشق و روح پیوندی به وجود آمده است و آن را با خطاب «اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ» مرتبط می‌داند. او اتحاد عشق و عاشق و معشوق را مطرح می‌کند و غیریت بین آن‌ها قائل نیست و می‌گوید:

«عشق و عاشق و معشوق در این حالت قائم به یکدیگر باشند و میان ایشان غیریت نشاید جستن، مگر این بیت‌ها نشنیده‌ای:

چون آب و گل مرا مصور کردند جانم عرض و عشق تو جوهر کردند
تقدیر و قضا قلم چو تر می کردند حسن تو و عشق من برابر کردند
دریغا مطربی شاهد بایستی و سماع تا این بیت‌ها بر نمط «الستُ برَبِّکُمْ؟» بگفتی.»
(عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۱۱۳)

روزبهران بقلی در دو اثر خود، *عبر‌العاشقین* و *مشرَب الارواح*، به موضوع الست پرداخته و از عهدِ عشق‌بستن رؤساء ارواح با شاهد قدم سخن گفته است. او در *عبر‌العاشقین* می‌نویسد:

«[حق تعالی] ارواح را قبل الاجساد در حضرت مجد چون جمع آورد، با رؤساء ارواح فرمود: اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ طوعاً قالوا: بلی. لذت کلام در ایشان رسید، از حق جمال خواستند تا عرفان بر کمال شود. حق حجاب جبروت برداشت، و جمال جلال ذات به ایشان نمود. ارواح انبیا و اولیا از تأثیر سماع و جمال مست شدند. با شاهد قدم بی‌رسم حدثان دوستی گرفتند. از آن ولایت به مراتب تربیت الهی محبتشان مزید گرفت...» (روزبهران بقلی، ۱۳۸۳: ۱۱۵-۱۱۴)

روزبهران در *مشرَب الارواح* ذیل مدخل *العهد*، ارواح قدسی را ارواح العاشقه می‌خواند و صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که خداوند در دیوان مشاهده، لشکر جان‌ها را احضار می‌کند و با آن‌ها هم عهد بندگی می‌بندد و هم عهد عشق:

«چون خداوند لشکر ارواح عاشق را در دیوان مشاهده حاضر کرد، نفس خود را به آنان با صفت خطاب شناساند، آن‌جا که گفت: «الست بر بکم». پس بر ربوبیت او شهادت دادند، و خداوند عهد عشق را با آنان پیمان بست و آنان را بر عهد گواه ساخت به اینکه بر خدا چیزی [معشوقی] دیگر را برنگزینند. سپس از مکان غیب هجرت کردند و وارد اشباح شدند و در هستی‌ها نگر بستند و در طلب به وجودآورنده آنان برآمدند و نایستادند جز به خدا در مقام بازگشت، پس به اصل خود با شوق و عشق بسیار و بیزاری از غیر او رسیدند، زیرا ارواح از عالم ملکوت

خلق شده بودند جز در معادن قدس و گلستان انس قرار نمی‌گرفتند.» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۹: ۲۳۳)

ازلی بودن عشق الهی و ابتدائیت عشق خداوند به بندگان از جمله مضامینی است که به طور مکرر در کتاب *کشف‌الاسرار* و اندیشه میبدی آمده است؛ از نظر او اصل محبت و ریشه عشق، خداست و عشق را پروردگار که خود ذات عشق یا عشق مطلق است؛ در ازل بنیاد نهاد و شراب عشق در کام جانیشان ریخت:

«در عهد ازل که بنیاد دوستی می‌نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب یحبه‌م و یحبونه نوش کردند و بدان بُستاخ شدند. مقربان ملاء اعلی گفتند: "اینست عالی‌همت قومی که ایشان‌اند! ما باری، از این شراب هرگز جرعه‌ای نچشیدیم و نه شمه‌ای یافتیم." و های و هوی ارواح این گدایان در عیوق افتاده که:

اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز
ما کی گنجیم در سرا پرده‌ی راز لافی‌ست به دست ما و منشور نیاز
(میبدی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۶۳)

تأمل در آنچه بیان شد، گویای این واقعیت است که عشق ازلی، ریشه در مفهوم آیه الست دارد.

الست و یحبُّهم و یحبُّونه

محبت و عشق رابطه‌ای است طرفینی بین خداوند و انسان به گونه‌ای که هستی انسان همه متوجه خداوند است و حب الهی هم متوجه او. «وَهُوَ حُبُّ اللَّهِ لِلْعَبْدِ وَ حُبُّ الْعَبْدِ لِلَّهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ.» (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۵۶۴) به همین دلیل طیف وسیعی از اندیشه‌های بنیادین عرفانی را در مسئله خدا، انسان و رابطه آن‌ها، در ادوار متعدد با لطافت و ظرافت خاص به خود اختصاص داده است.

«تصوف عاشقانه، خداپرستی به سائقه عشق و محبت است و صوفیه که معتقد

بودند "کمالیت دین در کمالیت محبت است" رابطه خالق صاحب کمال جلال و جمال مطلق را با مخلوق، عاشقانه می‌دانند. (ستاری، ۱۳۸۹: ۳۴) و به همین منظور به آیات بسیاری استناد می‌کنند که پایه اصلی مسلک و طریقه عرفانی عشق است، از جمله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴). و «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵). و «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف/۱۷۲). و...

احمد غزالی عشق را درختی می‌داند که اصل آن قدیم است و معتقد است در ازل خداوند، تخم محبت یا عشق را به حکم «یحبههم» در زمین ارواح می‌کارد. به عبارتی در نخستین تلاقی عشق با روح که در ازل (میثاق الست) صورت می‌گیرد، عشق همچون تخمی در زمین روح کاشته می‌شود: «اصل عشق از قدم روید. نقطه بقاء یحبههم به تخمی در زمین یحبونه افگندند.» (غزالی، ۱۳۵۹: ۲۸ نقل از پورجوادی، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

این رابطه در اندیشه روزبهان نیز قابل توجه است:

«اصل نور صفات تنها به نعت شوق، اراده ظهور می‌یابد. به زعم روزبهان، اصل این نور که نور ذات است، زمانی در مرتبه عالم صفات به تجلی در می‌آید که مهیج آن، "یحبههم" باشد. پس لقا و تجلی جز از راه شوق و عشق مجرای ندارد. خطاب الست که ذوق استماع آن در دل همچون حلاوت عشق است، اولین نشان تجلی خدا بر ارواح بوده است که در ظرف عالم ذر یا به قول فلاسفه و برخی مفسرین در ملکوت سفلی روی داد. از طریق تجلی خدا در عالم، نفوس از ملکوت سفلی به عالم ناسوت انتقال یافتند. زمان این انتقال در نقطه‌ای از دایره قوس نزولی است.» (میرباقری فرد و حجتی زاده، ۱۳۹۲: ۲۱۰-۲۰۹)

شهاب‌الدین سماعی نیز که از معاصران احمد غزالی است، معتقد است که

خداوند همه را از شراب «الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ» مست کرده است. (سمعانی، ۱۳۹۱: ۴۹۵) او برای میثاق، یک جنبه ظاهری و یک جنبه باطنی قائل است. به زعم او جنبه ظاهری میثاق عهدی است که انسان در مقام بندگی با پروردگار خود می‌بندد و با «الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و جنبه باطنی میثاق الست عهدی است که انسان در مقام عاشقی با معشوق می‌بندد و با «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» بیان شده است:

«هر چند با ظواهر گفت: الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ؛ نه من خداوندِ شماام؟ از آنجا که خطاب باطن است و آن خطاب یحبهم و یحبونه است، می‌گفت: من دوست شماام... آنکه گفت: الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ آن وقت سلطانی راندن بود، و اما آنکه گفت: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، آن وقت نواختن بود. در مذهب محبت هم لطف بباید و هم قهر، هم نواخت و هم گداخت، هم کِشش و هم کُشش، هم ساختن و هم سوختن...» (همان: ۵۱۳-۵۱۲)

در نظر میبیدی اصل محبت و ریشه عشق، خداست و شراب عشق را پروردگار که خود ذات عشق یا عشق مطلق است؛ با یحبهم و یحبونه در کام جانشان ریخت: «در عهد ازل که بنیاد دوستی می‌نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب یحبهم و یحبونه نوش کردند و بدان بُستاخ شدند.» (میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۷۶۳)

الست و یاد کرد خاطره آن

اهمیت ذکر در تصوف و عرفان، چه در مفهوم کلی آن و چه در شکل‌های آیینی آن بر کسی پوشیده نیست. از آنجا که خداوند بر غفلت بندگان خود آگاه است آن‌ها را بر خودشان شاهد می‌گیرد تا روز قیامت عذر فراموشی نیاورند. اما آن‌ها که از شراب الست مست محبت شدند یاد این خاطره را فراموش نمی‌کنند. خطاب الست بیش از تمام خطاب‌های الهی در عرفان حکم شراب محبت دارد و مستی‌بخش وجود عارف است. (محمدی و اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۹۵)

میثاق الست که از نظرگاه اهل تصوف و عرفان حادثه‌ای بود ازلی و ابدی به عنوان خاطره‌ای قدسی در سرشت کسانی که با میل و رغبت به خطاب الهی پاسخ بلی گفته بودند به جا گذاشته بود؛ ماجرای قابل تکرار بود. مشایخ صوفیه به زنده‌بودن خاطره میثاق در خود به صورت‌های مختلف اشاره کرده‌اند. (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۱۳۴) از قول ابوالحسن خرقانی گفته شده که عهد الست را به یاد می‌آورده است و به خدا می‌گوید: «خداوندا... چون مرا در گور نهند ملائک سؤال بر من مفرست که جواب من همان است که یک بار گفته‌ام: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى.» (نخشبی، ۱۳۶۹: ۹۰-۸۹)

محبیتی که انسان و به خصوص اولیاءالله در حیات دنیوی نسبت به خداوند پیدا می‌کند در واقع همان محبت ازلی است و نتیجه تجدید و یادکرد همان پیمان یا وفای به آن است و به استناد آیه «أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ» (نحل/۹۱) می‌خواهد از آن پیمان پاسداری کند و به آن وفادار بماند و این وفای به عهد هم از لوازم میثاق به شمار می‌رود و هم عدالت ورزیدن بنده نسبت به حق تعالی تلقی شده است. (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۱۶۰ نقل از کاشانی، ۱۳۷۹: ۳۵۱) از این جاست که صوفیه آیه میثاق را با آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (احزاب/۳۳) ارتباط می‌دهند. از قول سعدالدین حمویه در کتاب مقاصد السالکین این گونه بیان شده است:

«شیخ ما- قدس الله روحه- می‌فرمودند که علامت بنده محب آن است که چون بنده محب را محبت حق غالب شود داعیه جهد در طلب رضای محبوب پیدا شود و دل در محبت حق ثابت و راسخ گردد و به راستی عهد الست به وفا رساند، چنان که خداوند تعالی فرمود: رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ؛ یعنی مردانی که راست کرده‌اند عهدی را که در روز الست با خداوند بسته‌اند. (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۱۶۰ نقل از مایل هروی، ۱۳۸۱: ۴۱۳)

مؤلف مرصادالعباد عقیده دارد که فیض حق و لذت استماع خطاب «الست بر بکم»

در عالم ارواح، با وجود صفت امارگی در این دنیا، همچنان در سمع دل باقی مانده است. (رازی، ۱۳۹۱: ۳۶۰) خطاب الست عامل نشانیدن تخم عشق در زمین دل‌هاست و نیاز به پرورش و تربیت دارد و امکان زراعت و پرورش آن پس از تعلق روح به جسم میسر می‌شود. (همان: ۱۰۵-۱۰۴) او همچنین کاشته شدن تخم روح انسانی در زمین قالب را نشانه عهد و پیمان الست و زمینه ایجاد پذیرش آن عهد به وسیله انسان می‌داند (همان) و شرط وفاداری به میثاق و پذیرش عهد سابق را از طرف بنده این‌گونه بیان می‌کند که بنده باید امروز برای وفای به عهد خود نفس و مالش را به حق تسلیم کند تا فردای قیامت خدا بهشت را تقدیم او کند (همان: ۵۰۹) و اگر بنده در دنیا با زدودن زنگار از دل، و با فانی‌شدن در صفات حق، تجلی و صبغة الهی می‌یابد و دلش به عشق یا نور الهی بدل می‌گردد و دوباره عاشق شود و روی به محبوب ازلی خویش آورد، در حقیقت، همان عشق ازلی است که در او تجلی پیدا می‌کند.

«چون روح از تعلقات جسمانی آزاد شود...، مستحق استماع خطاب "الست بر بکم" گردد و به جواب "بلی" قیام نماید... از میان عشق و روح دوگانگی برخیزد؛ یگانگی پدید آید. در این مقام عشق قائم مقام روح گردد و در قالب نیابت او می‌دارد.» (همان: ۲۱۸-۲۱۷)

این یادکرد خاطره قدسی میثاق الست و قابل تکرار بودن آن، نشانه‌ای است از دوست‌داشتن آن خاطره و خداوند در این آیه از خاطره‌ای قدسی یاد می‌کند؛ میبدی به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

«فرمان آمد که یا سید! ... با یاد ایشان ده آن روز که روح پاک ایشان با ما عهد دوستی بست، و دیده اشتیاق ایشان را این توتیا می‌کشیدیم که: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ ای مسکین! یاد کن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می‌آشامیدند و مقربان ملاً اعلی می‌گفتند: اینت عالی‌همت قومی که

ایشان‌اند! ما باری از این شراب هرگز نچشیده‌ایم و نه شمه‌ای یافته‌ایم.» (مبیدی، ۱۳۸۲ ج ۳: ۷۹۴)

دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی درباره الست و محبت

انسان جلوه‌گاه صفات حق تعالی و نزدیک‌ترین موجود به خداوند است، چرا که ارتباط و پیوند هیچ‌یک از موجودات عالم آفرینش، حتی فرشتگان که دارای قرب درگاه‌اند، از انسان کامل به خداوند تعالی نزدیک‌تر و استوارتر نیست. با این حال به جز نسبت و رابطه خالق و مخلوقی میان انسان و خدا نسبت‌های دیگری هم هست که از آغاز پیدایش علم کلام در جهان اسلام موضوع مهم‌ترین چالش‌ها بوده است. محققان صوفیه، متکلمان و مفسران قرآن از آغاز به دنبال این بوده‌اند که نسبت‌های وجودی و معرفتی انسان و خدا را از طریق اسما و صفات او که در قرآن مجید آمده است بر اساس اصل توحید توضیح دهند. لذا تمایز برخی از فرق اسلامی از یکدیگر بر اساس رهیافت و رویکرد آن‌ها نسبت به همین موضوع است. مشبه و معطله طرفین افراط و تفریط را در این موضوع تشکیل می‌دهند و فرق دیگر در میانه این دو گرایش قرار می‌گیرند. به همین سبب وقتی سخن از نسبت انسان و خدا به میان می‌آید دیدگاه‌های این دو گرایش و پاسخ به نظرات آن‌ها هم اهمیت می‌یابد. یک گرایش خداوند را آن قدر منزّه می‌داند که باب هرگونه نسبتی میان بنده و خداوند را می‌بندد و اصل موضوع را به تعطیل می‌کشانند و گرایش دیگر چنان در اعتقاد به مشابّهت میان بنده و خدا اغراق می‌کند که کار به تجسیم می‌کشد و گرایش‌های میانه با اجتناب از افراط و تفریط در میانه این دو قرار می‌گیرند.

برای تشبیه دو شکل مختلف بر شمرده‌اند؛ ۱- تشبیه خالق به مخلوق، ۲- تشبیه مخلوق به خالق و بر اساس چند و چون اعتقاد به آن، فرقه‌های کلامی را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند. (ر.ک. الشهرستانی، ۱۴۳۰: ۹۷-۱۱۷) بر خلاف تشبیه، رویکرد تعطیل به نفی صفات خداوند می‌انجامد و این نفی، علت تأویل صفات منصوص خداوند

می‌شود. (ر.ک. همان: ۱۲۶-۱۱۸) هرچند عبدالکریم شهرستانی، رویکرد تعطیل اسماء و صفات و احکام را به «مذهب الالهیین من الفلاسفة» نسبت داده است (همان: ۱۲۲) اما هرچا سخن از اهل تأویل به میان می‌آید همان اهل تعطیل را شامل می‌شود که وقتی سخن از اسماء و صفات خداوند به میان می‌آید برای نفی هرگونه تشابه میان خدا و بنده به رهیافت متافیزیکی فلاسفه روی می‌آورند.

مسئله صفات خداوند و نحوه اعتقاد به آن‌ها از چنان اهمیتی برخوردار است که بغدادی اولین صنف از اهل سنت و جماعت را کسانی می‌داند که از روش متکلمین موسوم به «صفتیه» پیروی می‌کنند. این گروه کسانی هستند که در شناخت خدا از تشبیه و تعطیل اجتناب می‌کنند و از بدعت فرقه‌هایی مثل رافضی‌ها و خوارج و جهمیه و نجاریه براثت می‌جویند. (البغدادی، ۱۴۰۹: ۲۷۲) منظور بغدادی از صفتیه کسانی هستند که مخالف مشبهه‌اند و صفات خداوند را شبیه به صفات بنده نمی‌دانند و بر خلاف معتزله صفات خداوند را نفی نمی‌کنند و مانند فرقه‌هایی همچون خوارج و روافض و جهمیه به تأویل و تعطیل صفات روی نمی‌آورند. (موسی، ۱۹۸۲: ۱۹) عبدالکریم شهرستانی نیز به پیروی از بغدادی، سلف اهل سنت و جماعت را صفتیه می‌نامد؛ زیرا در زمان آن‌ها هنوز معتزله ظهور نکرده بودند و کسی صفات حق را نفی نمی‌کرد. (همان)

یکی از صفات خداوند محبت است که اسم «محب» بر آن دلالت می‌کند و آیات متعددی در قرآن، حاکی از رابطه محبت میان خداوند و انسان است و این آیات از جمله آیات پر استناد در متون صوفیه است. اما این ارتباط در میان جریان‌های فکری در جهان اسلام مخالفانی هم داشته است و در این میان جهمیه، معتزله، قدریه و اشاعره را منکران محبت الهی هم نامیده‌اند. (ابن تیمیّه، ۱۴۰۶: ۹۲) گویا اولین کسی که به انکار محبت خداوند شهرت یافته است جعد بن درهم است که به اتهام زندق‌ه در سال ۱۱۸ هجری به قتل رسیده است. او را اولین منکر مکالمه خدا با موسی (ع)

و منکر خلیل الله شدن ابراهیم (ع) از جانب خدا هم می‌دانند. (همان، ۹۲) در نقطه مقابل این‌ها، صوفیه مهم‌ترین مدافعان و طرفداران اعتقاد به محبت خداوند بوده‌اند و در اعتقاد به آن، شهرت وافی دارند. در مرتبه بعد، اهل حدیث به اثبات محبت الهی مثل اثبات دیگر صفات شهرت دارند. از همین جا می‌توان فهمید که چرا میبدی که از اهل حدیث است در نوبت‌های ثالثه از تفسیر خود به بیان اقوال صوفیه پرداخته است و خواجه عبدالله انصاری را که حنبلی مذهب بوده است پیر طریقت خود می‌نامد و جای تا جای کتابش اقوال او را نقل می‌کند.

با اینکه معتزله، قدریه و امثال آن‌ها در هیچ جا محبت خداوند را انکار نکرده‌اند اما اهل حدیث، روی آوردن به تأویل را دلیل انکار می‌دانند. از نظر آن‌ها «پس ظاهر و باطن قرآن ما را به این نگرش دلالت می‌کند که تنزیل، ما را از تفسیر بی‌نیاز می‌کند و همه آن را می‌دانند و کسی که در پی تأویل آن است در باطن آن را تکذیب می‌کند و تکذیب خود را زیر لوای تأویل پنهان می‌کند.» (الدارمی، ۱۴۰۲: ۳۲) لازمه محبت کشش و شوق وصال است ولی صوفیه و اهل حدیث هر پرسش و پاسخی را در خصوص این‌که وصال عبد و معبود چگونه ممکن است، بدعت می‌دانند. از نظر آن‌ها لازمه این‌گونه پرسش‌ها تردید در قول خدا و سرپیچی از تصدیق آن است. این روایت در اکثر کتاب‌های کلامی آمده است که روزی شخصی از مالک بن انس پرسید استوای خداوند بر عرش که در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه/۵) آمده چگونه است؟ مالک در پاسخ می‌گوید «الکَیْفَ غَیْرِ مَعْقُولِ وَالِاسْتِوَاءِ عَنهُ غَیْرِ مَجْهُولِ، وَ الْاِیْمَانِ بِهٖ وَاجِبِ، وَ السُّؤَالِ عَنهُ بِدْعَةٌ، وَ اِنِّیْ لِأَخَافُ اَنْ تَکُوْنَ ضَالًّا.» (از جمله ر.ک. الدارمی، ۱۴۰۲: ۳۳) میبدی در تفسیر سوره حمد مطلبی را از خواجه عبدالله انصاری نقل می‌کند که بیانگر همین اعتقاد است:

«پیر طریقت گفت: فردا در موقف حساب اگر مرا نوایی بود و سخن را جایی بود گویم بار خدایا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن اول سجودی که هرگز جز تو را

از دل نخواست است. دیگر تصدیقی که هر چه گفتمی گفتم که راست است. سدیدگر چون باد کرم برخاست است دل و جان جز تو را نخواست است.» (میبیدی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۳۳-۳۴)

در این نقل قول، پیر طریقت ابتدا از تصدیق بی‌چون و چرای خود سخن می‌گوید و سپس از کرم خداوند. صحبت از کرم از آن روست که صوفیه این را که بین عبد و معبود مجانستی نیست قبول دارند و این را هم که لازمه محبت مجانست است انکار نمی‌کنند اما امکان محبت را به کریم بودن خداوند نسبت می‌دهند. چنان‌که مولوی درباره کشش و مجانست می‌گوید:

ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست
(مولوی، ۱۳۶۳: ۶/۲۹۰۰)

و در جای دیگر درباره امکان محبت و وصال، کریم بودن خداوند را ضامن وصال می‌داند:

عشق آن زنده‌گزین کو باقیست کز شراب جان‌فزایت ساقیست
عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا
تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست
(همان: ۱/۲۲۱-۲۱۹).

تصور هرگونه مجانستی میان عبد و معبود به تشبیه می‌گراید و نفی رابطه محبت، به تعطیل می‌انجامد و راه میانه، راهی است که نه به اثبات کلی تشبیه منجر شود و نه به نفی کلی آن؛ یعنی میزانی از تشبیه که لازمه تصدیق این صفت است پذیرفته شود و فراتر از آن میزان، خداوند منزّه شمرده شود. اما آیا در قرآن آیه‌ای هست که چنین میزانی از تشابه را در خصوص محبت میان خداوند و انسان نشان دهد؟ پاسخ این است که آیه موسوم به «الست» در سوره اعراف از جمله آیاتی است که بیش از هر آیه دیگری مؤید این میزان از تشابه است. با اینکه در این آیه سخنی از محبت به میان نیامده است اما حاوی نکات مهمی است که نشانه محبت قلمداد می‌شود. اول از

همه، یادکرد خاطره نشانه دوست داشتن آن خاطره است (ر.ک. میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۷۹۴) و خداوند در این آیه از خاطره‌ای قدسی یاد می‌کند. دوم مسئله تخصیص خطاب است که بر طبق این آیه، خداوند در الست بنی آدم را مخاطب خاص خود قرار می‌دهد. سوم اقرار گرفتن و عهدبستن که از رسوم بعد از اجتماع بشر است و چهارم شهود گرفتن که از لوازم عهد و میثاق است. این سه مسئله هم نشانه محبت تلقی می‌شود و هم بیانگر میزانی از تشابه میان طرفین است زیرا؛ اگر این میزان از تشابه نادیده گرفته شود موضوع اقرار یا میثاق از نظر فقهی و حقوقی باطل است. در واقع در این جا همین میزان از تشابه است که به این میثاق و اقرار وثوق و مشروعیت فقهی می‌بخشد.

میبیدی در تفسیر این آیه به دیدگاه معتزله و قدریه که مبتنی بر نفی و انکار میثاق اول است اشاره می‌کند و سپس دیدگاه تأویلی آن‌ها را درباره آیه بیان می‌کند:

«و اعلم انّ المعتزلة و القدرية ينكرون میثاق الاول و يتأولون الایة تأویلاً باطلاً مظلماً. فيقولون المراد بأخذ الذرية وجودهم في الدنيا قرناً بعد قرن الى يوم القيامة و يتأولون الاشهاد علی وجهين: احدهما بما ركب فيه من العقل، و الثاني ببعث الرسل، و هذا خلاف مذهب اهل السنة و الجماعة.» (میبیدی، ۱۳۸۲ ج ۳: ۷۸۷)

قدریه چنان که از نامشان پیداست در بحث اسماء و صفات خداوند، جانب تقدیر را می‌گیرند و معتزله نیز در این موضوع با آن‌ها هم عقیده‌اند. قدریه منکر قدرت خداوند بر خلق قبایح و شرورند و به همین سبب، متهم به ثنویت و «مجوس‌هذه الامة» بودند. (الیضای، ۱۴۱۱: ۱۷۹) ابواسحاق نظام بصری معتزلی (م ۲۲۱) که او را بزرگ‌ترین نماینده معتزله می‌دانند معتقد بود که قادر بودن خداوند بر قبایح، دلیل بر جهل و نقص است که خداوند از آن پاک است. (همان، ۱۸۰) ابوالقاسم عبدالله کعبی بلخی (م ۳۱۹) یکی دیگر از پیشوایان معتزله در قرن سوم و چهارم معتقد بود خداوند بر افعالی که شبیه به افعال بنده است قادر نیست زیرا افعال او را نمی‌توان در

دسته‌بندی کردارهای انسان دسته‌بندی کرد. (همان، ۱۸۰) بی‌تردید از نظر میبدی آیه الست متضمن سؤال و جوابی یکسان از طرف خداست و نمی‌توان گفت پرسش خداوند شبیه به پرسش بشر نیست، زیرا در آن صورت توجیهی برای ربط میان پرسش خداوند و پاسخ بنی آدم نمی‌توان یافت.

درباره فعل اخذ هم همین‌طور است. علاوه بر این، «أخذ» در این آیه از منظر علم کلام زیر مجموعه احکام قرار می‌گیرد یعنی لازمه آن وجود اسم و فعل است و قدریه در مورد احکام، معتقد به تقدیرند. از نظر قدریه و معتزله، اگر احکام را مقدر به شمار نیاوریم و آن‌ها را به مقتضای تقدیر تأویل نکنیم قایل به مجانست میان قدیم و حادث شده‌ایم و این محال است. (ر.ک. الباقلائی، ۱۴۰۷: ۴۵-۴۶) از سوی دیگر، عشق و محبت بنده به چیزی یا کسی تعلق می‌گیرد که هم‌چون خود او حادث و دستخوش تقدیر باشد و تصور عشق و محبت حادث به قدیم محال است. معتزله محبت را نه صفت ذات یا نفس بلکه صفت فعل به شمار می‌آورند و آن را به معنی اراده (خواست) می‌گیرند. و بین اراده و شهوت فرق می‌گذارند. (ر.ک. ابوالحسن الاشعری، ۱۴۰۰: ۵۳۰) میبدی که از موضع سنت و جماعت سخن می‌گوید و بدین لحاظ پیرو صفاتیه است چنین تأویلی را اجتهاد در مقابل نص به شمار می‌آورد؛ زیرا در صورتی که خداوند خودش چنین حکمی را درباره خود بیان کرده است چرا ما باید منکر گفته او شویم و به تأویل متوسل شویم. این به معنی تصدیق نکردن قول خداست و باعث آن، تفکر غیر لازم در کیفیت اسماء و صفات و احکام است.

اهل حدیث، اراده الهی را به دو نوع تقسیم می‌کنند: ۱- اراده کونیة قدریه که وقوع آن قطعی است و تعلق به قضا و امر ازلی خداوند دارد. ۲- اراده دینیة شرعیه که به معنی مشیت نیست و فقط به حب و رضای خداوند تعلق دارد. از نظر آن‌ها مشیت تلازمی با محبت ندارد. «هیچ‌گونه ملازمی میان مشیت و محبت وجود ندارد؛ زیرا مشیت فقط به معنی اراده کونیة قدریه است.» (العمرائی، ۱۴۱۹: ۵۱) با این وصف از

نظر اهل سنت و جماعت آنچه در آیه الست ملاحظه می‌شود مربوط به حب الهی است که لازمه اراده شرعیه است. به همین سبب است که خطاب این آیه به بنی آدم تخصیص می‌یابد و انسان از کل موجودات که با اراده کونیة قدریه به وجود آمده‌اند مستثنی می‌شود.

احمد بن حسین بیهقی (۳۸۴-۴۵۸ق) چهار باب از کتاب خود را به رابطه میثاق و قدر اختصاص داده است و مجموعه‌ای از روایات نبوی را درباره رابطه میثاق الست و مقدرات کفر و ایمان نقل کرده است. (البیهقی، ۱۴۲۶: ۱۵۷-۱۳۷) در مقدمه این کتاب از دو نوع اراده مذکور یاد شده است و محقق آن، اراده کونیة قدریه را شامل هر آنچه لباس هستی پوشیده می‌داند و معتقد است این نوع اراده، مستلزم محبت نیست زیرا در این مرتبه، ابلیس، شیاطین، کفار و اعیانی که خداوند محبتی نسبت به آن‌ها ندارد بل مغضوب خدا هستند آفریده می‌شوند اما اراده دینیة شرعیه، مستلزم محبت و رضایت خداوند است. (همان: ۷۲-۷۱) محقق مذکور برای قضا و قدر چهار مرتبه قایل شده است؛ «۱- العلم السابق بالأشیاء قبل کونها ۲- کتابته لها قبل کونها ۳- مشیئته لها ۴- خلقه لها» (همان: ۶۱) و برای مرتبه کتابت (مرتبه دوم) پنج تقدیر را از هم تفکیک کرده است؛ ۱- تقدیر ازلی قبل از آفرینش آسمان و زمین. ۲- تقدیر به هنگام اخذ میثاق الست. ۳- تقدیر عمری به هنگام تشکیل نطفه در رحم. ۴- تقدیر سالیانه در شب قدر ۵- تقدیر روزانه. (همان: ۶۶-۶۴) در تقدیر دوم، اهل بهشت و اعمالشان تا روز قیامت و اهل دوزخ و سرنوشت و اعمالشان تا روز قیامت تعیین می‌شود. (همان: ۶۵)

میبدی در نوبت سوم از تفسیر آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» از دو گروه در روز میثاق نام می‌برد: «گروهی نواخته، و دل به آتش ما سوخته. گروهی گریخته، و با دون ما آمیخته.» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۷۹۴) همین مضمون را با تعبیری دیگر همراه می‌کند و می‌گوید:

«روز میثاق به جلال عزّ خود و کمال لطف خود بر دل‌ها متجلی شد، قومی را به نعت عزّت و سیاست، قومی را از روی لطف و کرامت. آن‌ها که اهل سیاست بودند، در دریای هیبت به موج دهشت غرق شدند، و این داغ حرمان بر ایشان نهادند که: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**، و ایشان که سزای نواخت و کرامت بودند به تضعیف قربت و تخصیص محبت مخصوص گشتند، و این توفیق کرم بر منشور ایمان زدند که: **أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ**» (همان: ۷۹۵)

بدین ترتیب میبیدی میثاق الست را از طریق محبت خداوند به تقدیر انسان‌ها پیوند می‌دهد و مشخص می‌کند چگونه به مقتضای این پیمان هر یک از این دو گروه تا روز قیامت رفتار خواهند کرد. در واقع همه این رفتارها مصداق و تفصیل بلاست که در ازل در پاسخ به سؤال خداوند دادند. لذا مؤمنان که محب خدا هستند در ظاهر و باطن به مقتضای آن پیمان عمل می‌کنند و مشرکان و منافقان که به ظاهر آری گفتند اما در دل مخالف بودند در این دنیا هم به ظاهر خود را دوست خدا نشان می‌دهند اما در باطن خیر.

نتیجه

با توجه به اقوال مهم و دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی که درباره الست و محبت مطرح شد و همچنین موضوعات و مسائل مهمی که پیرامون این مفهوم قرآنی تحلیل و تبیین گردید:

میبیدی اصل محبت را به نحوی که اهل حدیث قبول داشتند پذیرفته است و به نحوی که صوفیه خراسان در باره آن سخن می‌گفتند سخن گفته است.

در نوبت دوم تفسیر میبیدی صرفاً به نقل حدیث و رد نظر معتزله و قدریه اکتفا شده است و میبیدی وارد بحث‌های کلامی مفسران نشده است و به رد و انکار آن‌ها اکتفا کرده است؛ زیرا معتقد است تفکر در این گونه موارد منجر به شبهه می‌شود و پاسخ تحلیلی به شبهه تأویل است که از نظر اهل حدیث باطل است. در خصوص

محبت، متکلمان آن را به اراده خداوند تأویل می‌کردند و صوفیه و اهل حدیث و میبیدی معنی صریح آن را بدون هر گونه تأویلی قبول داشتند.

میبیدی در نوبت سوم به نوع دیگری از نقل که روش اهل حدیث است روی می‌آورد و آن این است که در این نوبت سخنان انشایی صوفیه مورد تأیید خود را نقل می‌کند. لذا در این نوبت نیز خبری از تجزیه و تحلیل فکری در باره محبت یا میثاق وجود ندارد و فقط حالات عاطفی مربوط به محبت در سخنان انشایی یا شعرگونه منعکس می‌شود که خالی از شبهه تشبیه نیست.

از نظر میبیدی در اثر میثاقی که بین خداوند با بندگانش در عالم ذر صورت گرفته است نسبت و ارتباطی (دو سویه) بر مبنای محبت شکل گرفته است و آیه است دلالت بر عشق و محبت خداوند به بنی آدم دارد.

طبق نظر صوفیه که میبیدی هم از آن پیروی کرده است خطاب الهی در میثاق الست، حکم شراب محبت را دارد که وجود عارف را مستی می‌بخشد. بر اساس رهیافت تفسیری اهل باطن و اندیشه‌های کلیدی عارفان، ماهیت پیمان الست تجربه‌ای ساده و صرفاً در باره ربوبیت پروردگار نبود، بلکه تجربه‌ای بود عرفانی و عمیق که ارواح در آن علاوه بر ربوبیت پروردگار در باره معشوقی او نیز پیمان بسته بودند.



منابع

- ابراهیم بن عبدالله الجنید، (۱۴۲۳)، المحبة لله سبحانه، تحقیق: عبدالله بدران، دار المکتبی، دمشق.
- ابن التیمیة، (۱۴۰۶)، الاحتجاج بالقدر، المکتب الاسلامی، بیروت.
- الاشعری، علی بن اسمعیل ابوالحسن، (۱۴۰۰)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، بتصحیح هلموت ریتز، النشرات الاسلامیة، فیسبادن.
- الباقلانی، قاضی ابوبکر محمد، (۱۴۰۷)، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، تحقیق شیخ عماد الدین احمد حیدر، مؤسسه کتب الثقافیة، بیروت.

- البغدادی، ابی منصور عبدالقاهر، (۱۴۰۹)، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية منهم؛ دراسة و تحقیق محمد الخشت، مكتبة ابن سینا، القاهرة.
- البیضاوی، قاضی ناصر الدین، (۱۴۱۱)، طوابع الانوار من مطامع الانظار، تحقیق و تقدیم: عباس سلیمان، دار الجبل، بیروت.
- البیهقی، احمد بن الحسین، (۱۴۲۶)، القضاء و القدر، تحقیق محمد العامر، مكتبة العیكان، الرياض.
- الدارمی، ابو سعید عثمان بن سعید، (۱۴۰۲)، الرد علی الجهمیه، تحقیق زهیر الشاویش، المكتب الاسلامی، بیروت
- الشهرستانی، عبد الکریم، (۱۴۳۰)، نهاية الاقدام فی علم الکلام، حرره و صححه الفرید جیوم. مكتبة الثقافة الدينية. القاهرة.
- العمرانی، شیخ یحیی بن ابی الخیر الیمانی، (۱۴۱۹)، الانتصار فی الرد علی المعتزلة القدرية الاشرار، تحقیق سعود بن عبد العزیز الخلف، الجامعة الاسلامیة، المدينة المنورة.
- المیانجی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی (عین‌القضات همدانی)، (۱۳۷۳)، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، ج ۳، کتابخانه منوچهری، تهران.
- بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۴۴)، شرح شطیحات، تصحیح هنری کرین، انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران.
- _____، (۱۳۸۳)، عبرالعاشقین، تصحیح هانزی کرین و محمد معین، ج ۲، انتشارات منوچهری، تهران.
- _____، (۱۳۸۹)، مشرب الارواح، ترجمه و شرح قاسم میرآخوری. ج ۱، آزاد مهر، تهران.
- بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. انیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، امیرکبیر، تهران.
- پژوهنده، لایلا، (۱۳۹۱)، رابطه خدا و انسان در ادبیات خداشناسی و عرفانی با تأکید بر آثار مولوی، مجله ادب پژوهی، شماره ۲۲، زمستان.
- پورجوادی، نصرالله، (۱۳۸۷)، باده عشق، ج ۲، نشر کارنامه، تهران.
- _____، (۱۳۹۳)، عهد الست، ج ۱، فرهنگ معاصر، تهران.
- رازی، نجم الدین، (۱۳۹۱)، مرصادالعباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.

- رضازاده، غلامحسین (نوشین)، (۱۳۸۱)، لطایف حکمت و عرفان در روابط خدا و انسان، چاپ اول، الزهرا (موسسه‌ی چاپ و نشر علامه طباطبائی)، تهران.
- سلطانی، منظر، (۱۳۸۹)، بررسی مفهوم الست از دیدگاه عارفان (تا قرن هشتم ه.ق)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۸، شماره ۶۸، تابستان.
- ستاری، جلال، (۱۳۸۹)، عشق صوفیانه، چ ۶، نشر مرکز، تهران.
- سمعانی، شهاب‌الدین احمد، (۱۳۹۱)، روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح، تصحیح نجیب مایل هروی، چ ۴، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۶۶)، تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، چ ۵، زوار، تهران.
- غزالی، احمد، (۱۳۵۹)، سوانح، تصحیح نصرالله پورجوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- محمدی آسیابادی، علی، مرضیه اسماعیل زاده مبارکه، (۱۳۹۰)، الست در غزلیات شمس و شبکه روابط معنایی آن با آفرینش، ذکر و سماع؛ مجله مطالعات عرفانی، شماره سیزدهم، بهار و تابستان.
- موسی، جلال محمد عبدالحلیم، (۱۹۸۲)، نشأة الاشعرية و تطورها، دار الکتب اللبنانی، بیروت.
- میرباقری فرد، سید علی اصغر، راضیه حجتی زاده، (۱۳۹۲)، جایگاه عشق در مبانی سنت‌های اول و دوم عرفانی؛ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۹ (۳۰) بهار.
- میبیدی، احمد بن محمد ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۸۲)، کشف الاسرار و عدة الابرار؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چ ۸، امیرکبیر، تهران.
- ناصری، سید حسن سادات، (۱۳۶۹)، هزار سال تفسیر فارسی؛ چ ۱، نشر البرز، تهران.
- نخشبی، ضیاء‌الدین، (۱۳۸۲)، سلک السلوک، تصحیح غلامعلی آریا، چ ۱، زوار، تهران.